

نظریهٔ سوپراکتیویته در فلسفهٔ فیخته

فردریش نوینهاوزر

ترجمهٔ سید مسعود حسینی



به یودای
ف. ن.

بیه جان‌های آزاده؛
به آنان که جانشان از توحش بری است.
مترجم

سرشناسه: نویهاوزر، فردریک
عنوان و نام پدیدآور: نظریهٔ سوژکتیویته در فلسفهٔ فیخته / فردریک نویهاوزر؛ ترجمهٔ
سید مسعود حسینی.
مشخصات نشر: تهران: ففتوس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۳۹-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فبا
یادداشت: عنوان اصلی: Fichte's theory of subjectivity
یادداشت: کتاب‌نامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: فیخته، یوهان گوتلیب، ۱۷۶۲-۱۸۱۴ م
موضوع: Fichte, Johann Gottlieb
موضوع: ذهنیت
شناسه افزوده: حسینی توشمانلو، سید مسعود، ۱۳۶۶-، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۹۹ ن ۵۹۹/ذ ۲۸۴۹ BY
رده‌بندی دیوبی: ۱۲۶
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۸۷۱۱۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Fichte's Theory of Subjectivity

Frederick Neuhouser

Cambridge University Press, 1990



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰۸۶۴۰ - ۴۰۶۶

فردریک نویهاوزر

نظریهٔ سوژکتیویته در فلسفهٔ فیخته

ترجمهٔ سید مسعود حسینی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۰۳۹ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 039 - 3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۱۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۱۳	سالشمار زندگی فیخته
۱۷	شرحی بر زندگی، آثار و نظام فلسفی فیخته
۴۵	اختصارات
۴۷	مقدمه
۶۱	۱. خاستگاه‌های نظریه فیخته: انگاره وحدت عقل
۶۳	سازگارپذیری عقل نظری و عقل عملی
۷۲	وحدت نظام‌مند عقل
۸۵	این‌همانی ساختاری عقل نظری و عقل عملی
۸۹	۲. بسط طرح فیخته از سال ۱۷۹۳ تا سال ۱۷۹۹
۹۳	دوره پیشانظام‌مدار
۱۰۲	آموزه علم سال ۱۷۹۴
۱۱۷	نظام سال‌های ۱۷۹۷-۱۷۹۹
۱۳۵	۳. سوژه خودنهنده و خودآگاهی نظری

خودنهندگی به منزله خود-آگاهی غیربازنمودی	۱۳۸
خودنهندگی به منزله شرطی استعلایی برای آگاهی	۱۶۳
خودنهندگی به منزله وجود خویشتن ساز	۱۸۵
۴. سوژه خودنهنده و خودتعمین بخشی عملی	۲۰۷
خودتعمین بخشی صوری	۲۱۵
خودتعمین بخشی گوهری	۲۲۶
نتیجه گیری	۲۷۹
کتابنامه	۲۸۵
نمایه	۲۸۹

پیشگفتار مترجم

فلسفه فیخته را تاکنون دست کم به دو شیوه تفسیر کرده‌اند. طبق یک تفسیر، ایدئالیسم نخستی فیخته اساساً صورتی از «ایدئالیسم مطلق» است، زیرا وجود آگویی مطلق را تصدیق می‌کند که خود را همچون واقعیت فرا می‌نهد، و نه تنها صورت تجربه، بلکه محتوای آن را نیز فرا می‌آورد. این ایدئالیسم مطلق را می‌توان به دو دلیل صورت کامل ایدئالیسم استعلایی کانت شمرد: طبق این تفسیر، اولاً، شیء فی نفسه حذف می‌شود و ثانیاً، سوژه استعلایی کلیت داده می‌شود، به طوری که تنها یک سوژه بی‌کران باقی می‌ماند. این تفسیر گرایش بدان دارد که ایدئالیسم فیخته را پیش‌درآمدی بر ایدئالیسم مطلق هگل تعبیر کند. طبق تفسیری دیگر، ایدئالیسم نخستی فیخته از اساس صورتی از «ایدئالیسم سوژکتیو» است، زیرا سرتاسر شناخت را به تمثالات سوژه کرانمند محدود می‌سازد و برای آگویی مطلق صرفاً نقشی تنظیمی قائل می‌شود. مطابق با این تفسیر، پس از این که آگو در درون دایره آگاهی خویش به دام افتاد، صرفاً بر مبنایی عملی باور به جهان خارج را تصدیق می‌کند.^۱

فیخته درآمد نخست بر آموزه علم را با این عبارت آغاز می‌کند: «به درون

1. Frederick C. Beiser, *German Idealism: The Struggle against Subjectivism, 1781-1801*, (Harvard University Press, 2002), pp. 217-18.

خود توجه کنید؛ از هرچه در اطرافتان است روی گردانید و به زندگانی درونی خود نظر کنید؛ این است آن نخستین لازمه‌ای که فلسفه از حواری‌اش طلب می‌کند. ما کاری با آنچه بیرون از شماست نداریم، سر و کار ما صرفاً با درون شماست.^۱ وی سپس به سپهر آگاهی روی می‌کند و بیان می‌دارد که تمثلات ما یا با احساس آزادی ملازمند یا قرین احساس جبرند. چگونگی تمثلاتی که با احساس آزادی همراهند موجب هیچ دشواری نیست. اما پرسش می‌شود که سرمنشأ این نظام تمثلات ملازم با احساس جبر، که تجربه نیز نامیده می‌شود، و سر منشأ خود این احساس جبر چیست؟ و پاسخ می‌گوید: «وظیفه فلسفه آن است که پاسخی برای این پرسش بیابد و به گمان من هیچ چیز را نمی‌توان فلسفه شمرد مگر علمی که هم به انجام رساندن این وظیفه را دارد.»^۲ وی نظام آموزه اخلاق را نیز با رویکرد مشابهی آغاز می‌کند: «من با خصلت‌نمایی وظیفه فلسفه همچون وظیفه پاسخ دادن به این پرسش مأنوس آغاز می‌کنم: چگونه ممکن است چیزی اُترکتیو بدل به چیزی سوژکتیو شود؛ چگونه ممکن است هستنده‌ای نفسه بدل به امری لغیره [یا بازنموده] (vorgestellten) گردد؟ هیچ کس هرگز توضیح نتواند داد که چگونه این استحاله نظرگیر بدون یافتن منزلگاهی که اُترکتیو و سوژکتیو نه از یکدیگر متمایز، بلکه به‌تمامه یکی و همان باشند، رخ تواند داد. نظام ما به‌راستی چنین منزلگاهی را می‌یابد و سپس از آن جا رهسپار می‌شود. منزلگاه مورد بحث 'من‌بودگی' [Ichheit] [...] است.»^۳

فیخته استدلال می‌کند که در تجربه، شیء و عقل به نحو جدایی‌ناپذیری به یکدیگر تنیده‌اند، اما اضافه می‌کند که فیلسوف قادر است یکی از این دو

1. J. G. Fichte, *The Science of Knowledge*, ed and trans by Peter Heath and John Lachs, (Cambridge: Cambridge University Press, 1982), p. 6.

2. Ibid.

3. J. G. Fichte, *The System of Ethics*, trans by Daniel Breazeale and Günter Zöller (Cambridge: Cambridge University Press, 2005), p. 7.

مفهوم را کنار بگذارد: اگر شیء را کنار بگذارد با عقل فی نفسه روبرو می شود و اگر عقل را کنار بگذارد با شیء فی نفسه: «رویه نخست ایدئالیسم و رویه دوم دگماتیسم نامیده می شود.»^۱ بر طبق رویه نخست، تمثالات ملازم با احساس جبر فرآورده های عقل فی نفسه اند و، بر طبق رویه دوم، فرآورده های شیء فی نفسه. پرسش از این که از چه رو لازم است صرفاً یکی از این دو موقف در تبیین تجربه اختیار شود از جانب فیخته چنین پاسخ داده می شود که هر علمی یک و فقط یک گزاره بنیادین دارد و فلسفه که علم است می باید از گزاره ای واحد برکشیده شود. از یک سو، می دانیم که عقل و شیء در تجربه به یکدیگر تنیده اند و از سوی دیگر می دانیم که برای تبیین بنیاد تجربه می باید به ورای تجربه گذر کرد. به زعم فیخته، گذر به ورای تجربه برابر با کنار گذاشتن شیء یا عقل است. فیخته می افزاید: «البته به هیچ رو منکر آن نیستیم که ممکن است کسی اجزای این دو نظام نامتجانس را روی هم بریزد و آمیزه ای از یک کل فراهم آورد، اما منکر آن هستیم که با فرض روال منسجم، علاوه بر دو نظام نامبرده، نظام دیگری متصور باشد.»^۲

بنابراین، فیخته شیء فی نفسه را انکار می کند: «شیء فی نفسه که اصل بنیادی دگماتیسم است، هیچ است و هیچ واقعیتی ندارد...» و بدین شکل کل عمارت دگماتیسم فرو می ریزد.^۳ یک دلیل اصلی این رویکرد حذفی مربوط به حوزه اخلاق است. تمایز فنومنال-نومنال آموزه اخلاق، کانت را متأثر می کند. در جهان فنومنال اصل علیت حکمفرماست و در جهان نومنال اصل آزادی. «اما امکان ندارد به مدد بهره گیری نظری از عقل، از یک جهان به جهان دیگر گذر کرد.» کانت در دیباچه نقد قوه حکم می نویسد: «جهان زیرحسی باید جهان حسی را متأثر سازد. به سخن دیگر، مفهوم آزادی باید در چارچوب جهان حسی غایتی را که قوانینش طرح می کنند به فعلیت

1. *The Science of Knowledge*, p. 9.

2. Ibid.

3. Ibid, p. 13.

برساند.» منتها فیخته در این که چنین تأثیر و تأثری ممکن باشد شک می‌ورزد. وی دلنگران اطلاق تمایز فنومنال-نومنال بر سوژه عملی است: آیا نهادن تمایز ریشه‌ای میان پدیدارها و اشیاء فی‌نفسه مجالی برای هیچ گونه پیوند میان «من»‌های نومنال و تجربی، که عمل اخلاقی را به امکانی همساز بدل می‌سازد، باقی می‌گذارد؟ «اصلاً می‌توان تصور کرد که چیزی خارج از طبیعت بتواند علیتی در ظرف طبیعت داشته باشد؟» فیخته سرانجام نتیجه می‌گیرد که یگانه طریق کانت برای فهم نسبت میان سوژه نومنال و فنومنال، تکیه بر «همانگی‌ای پیش‌بنیاد میان تعینات آزادی و تعینات قانون طبیعت» است که بنیادش نه در طبیعت باشد نه در آزادی «بلکه صرفاً در قانونی والا تر نهفته باشد که هر دو را ذیل خود بگنجاند و متحد گرداند».

از این رو فیخته ایده وحدت عقل را مطرح می‌سازد. چنان‌که در متن کتاب نیز به تفصیل توضیح داده می‌شود، فیخته سه مرتبه در باب این قسم اتحاد اندیشه می‌کند و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که عقل عملی و عقل نظری می‌باید دو کارکرد قوه‌ای واحد باشند. سوژکتیویته در واقع به همین قوه واحد اشاره دارد: من باشنده‌ای کوشاست که در رانه بنیادی دارد. این دو رانه دو رسالت مختلف و در عین حال متضایف بر من بار می‌کنند. رانه عملی من همانا روی به سوی «پُر کردن [یا بسط] بی‌کرانگی» دارد. این رانه من را ترغیب می‌کند که به نحو بی‌پایان درگیر کردوکار خودفراموشی شرد، همه چیز را به شمایل خویش دگرگون کند و سرتاسر جهانی را متعلق قوانین خودآیین خود سازد. رانه نظری، به خلاف، رانه‌ای است که من را به سوی تأمل در باب خویش و شناختن خویشتن در وحدتی شگرف می‌راند. اگر رانه عملی چونان رشته‌ای از کردوکار فهم می‌شود که از درون من به سوی بی‌کرانگی امتداد می‌یابد، رانه تأمل را می‌باید چونان مانعی بر سر این کردوکار دانست که در گامی معین سوژه آن را به طرف من باز می‌گرداند. بدون رانه معطوف به

کردوکار بی‌پایان، رانۀ معطوف به تأمل چیزی برای محدود کردن نخواهد داشت. و، از آن‌جا که هرگونه جهتگیری مضاد خویش را مفروض می‌گیرد، بدون رشته‌کردوکاری که روی به سوی خود^۱ دارد و با رانۀ معطوف به تأمل به راه افتاده است، کردوکار بیرون‌رونده^۲ رانۀ عملی ناممکن خواهد بود. اما همچنین می‌باید متذکر شویم که دو رانۀ مذکور نمی‌توانند یکدیگر را ارضا کنند. تأمل بالضروره محدودیت‌هایی بر کردوکار بی‌پایان زورآور می‌کند، حال آن‌که کردوکار، وقتی که بی‌پایان باشد، تأمل را ناممکن می‌سازد. از آن‌جا که هر دو رانۀ نخستین اند، هیچ یک نمی‌تواند به طور همیشگی بر دیگری فایق آید: آن‌ها با یکدیگر رقابت می‌کنند، به نوبت ارضا می‌شوند، متناهی‌ها هرگز کاملاً ارضا نمی‌شوند. حاصل تعویض مستمر جهتمندی کردوکار در گامی معین در آن سوی «من» است. *Schweben* حاصل آمده، [یعنی] تموج^۳ و نوسان،^۴ را فیخته تخیل^۵ می‌نامند - یعنی منشأ تمامی بازنمودها و از این رو مکان هندسی جهان طبیعی. این کاروگرد [یا فعل و انفعال]^۶ من با خویشتن، که تعارضی با خویش^۷ است، منجر به محرریت، ناتوانی و محدودیت می‌شود. این‌ها نیز در من در قالب احساس متجلی می‌گردند، که همانا منشأ احساس جبر ملازم با تمثالات است، تمثالاتی که گمان می‌رفت از جهان خارج ناخوانده به سوی ما می‌آیند. بدین قرار، وظیفه به دست دادن بنیاد تجربه، ذیل معنای باریک این کلمه نزد فیخته که سرجمع تمثالات ترین احساس جبر را مشخص می‌کند، و وظیفه به دست دادن شرحی از آفرینش نام، که فیخته این دو را هم‌ارز یکدیگر می‌شمارد، هر دو به انجام رسیده است. فقط باید بگوییم که در نظر او فرائش طبیعت فیزیکی نیز اثر سودمندی دارد که همانا فراهم کردن عرصه‌ای برای فعل اخلاقی من است، یعنی معارضی برای او تا

1. self-directed 2. outward-moving 3. wavering 4. oscillation
5. imagination 6. interplay 7. self-conflict

با تلاشش بر آن فایق آید و نیرویی سرکش که وظیفهٔ مکرر بسط سلطهٔ قوانین خود را بدون محدودیت از نو برقرار سازد. ارزش نهایی آفرینش این است که انجام دادن تکلیف را برای من ممکن می‌سازد.^۱

این اثر موجز را که توصیفی مقدماتی از بنیاد فلسفهٔ فیخته است، در درجهٔ نخست به منزلهٔ مقدمه‌ای برای مطالعهٔ فلسفهٔ وی و در درجهٔ دوم به قصد فهم افزون‌تر آغازهای ایدئالیسم آلمانی به فارسی برگرداندم. دو قسمت «سالشمار زندگی فیخته» و «شرحی بر زندگی، آثار و نظام فلسفی فیخته» جزو خود کتاب نیستند؛ قسمت اخیر را به منزلهٔ توصیفی مختصر از نظام فلسفی فیخته به کتاب افزودم.

سید مسعود حسینی
تیرماه ۱۳۹۱

1. J. G. Fichte, *The Science of Knowledge*, ed and trans by Peter Heath and John Lacina, (Cambridge: Cambridge University Press, 1982), translator's preface, pp. xvii-xviii.